

## سیاست و دیانت در دیوان اقبال

تاریخ دریافت: 85/3/8 تاریخ تأیید: 85/3/25\*  
فاذر فاضلی

اقبال، با رویکردی آسایش‌شناسانه نسبت به سیاست جهانی در قرن بیستم، دو نوع سیاست را مورد بررسی قرار داده است: سیاست نبوی و سیاست فرعونی. در حالی که سیاست فرعونی مبتنی بر تخریب جان و جهان، کشاندن مردم به بند و زنجیر، استبداد و جایگزینی رذایل به جای فضایل است، در سیاست نبوی تعمیر جان و جهان، آزاد کردن مردم از غل و زنجیرهای فکری و سیاسی، آزادی و جایگزینی فضایل به جای رذایل پیگیری و دنبال می‌شود. در مقاله حاضر ابعادی از این مدعا تبیین شده است.

واژه‌های کلیدی: سیاست نبوی، سیاست فرعونی، اقبال لاهوری، دین و سیاست، خودی، آزادی.

### سیاست

سیاست دارای تعاریف مختلفی است. اندیشمندان سیاسی معتقدند سیاست بررسی اشکال قدرت است. آنان قدرت را به دو قسم تقسیم کرده‌اند: قدرت مادی مانند برخورداری از امکانات نظامی، اقتصادی و فیزیکی؛ قدرت معنوی مانند برخورداری از امکانات علمی و عاطفی. این تعریف جهت‌گیری ارزشی ندارد و



سیاست خوب و بد را نشان نمی‌دهد. اما در ادبیات اسلامی، سیاست چنین تعریف شده است: «القیام علی الشیء بما یصلحه»<sup>1</sup> به عهده گرفتن امور چیزی است به گونه‌ای که آن را اصلاح نماید». این تعریف بیانگر ماهیت سیاست بدون قید اشکال مختلف آن است. براساس این تعریف، ماهیت سیاست باید صلاح آور و اصلاحگر و جوهره آن، سعادت آور باشد، بدون آن که اشکال و عوارض آن را محدود و معین کند. از این رو در احادیث، پیامبران و اولیای الهی سیاستمدارترین و مصلح‌ترین افراد انسانی معرفی شده‌اند. رسول اکرم فرمود: «و تَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ وَ سَائَةُ الْبِلَادِ»<sup>2</sup> و ما بزرگان بندگان الهی و سیاستمداران بلاد هستیم».

امام حسین (ع) یکی از اهداف اصلی قیام خود را اصلاح معرفی کرده و فرمود:  
انَّی مَا خَرَجْتُ اِشْرَافاً وَ لَابْطِرَافاً وَ لَا مَفْسِدَافاً وَ لَا ظَالِمَافاً وَ اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْاِصْلَاحِ فِی اُمَّةٍ جَدِّی؛  
همانا من برای طغیان و سرکشی و فساد و ظلم قیام نکرده‌ام، بلکه برای اصلاح طلبی در امت جد خود به پا خاسته‌ام.

حضرت موسی (ع) نیز به برادرش هارون فرمود:  
وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هَارُونَ اِخْلَفْنِي فِی قَوْمِي وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمَفْسِدِينَ؛<sup>3</sup> آن گاه که موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من باش و اصلاح نما و از مفسدین پیروی منما.

### دین

دین در اصطلاح عبارت است از هر آنچه که پیامبر آورده باشد. یعنی مجموع گفتار و کردار و تقریر پیامبر را دین نامند، که یکی بیش نیست، زیرا پیامبر مبعوث از سوی خداوند واحد است. از این رو قرآن فرمود: «اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ»<sup>4</sup> یقیناً دین مورد قبول خداوند فقط دین اسلام است».

سیاست به معنای اسلامی آن در متن برنامه انبیا و جزئی از تعالیم دینی است. از اینرو نمی‌توان بین دین و سیاست فاصله ایجاد کرد یا قائل به مغایرت آن دو شد.

این نکته در عرفان و ادبیات اسلامی به شیوه‌های گوناگون و با عبارتهای مختلف بیان شده است. مولوی در یک بیت به طور خلاصه و دقیق فرموده است:

صد هزاران ز انبیای حق پرست  
هر قرنی سیاستها بوده است<sup>5</sup> خود به

از میان شاعران و عارفان بیش از همه اقبال لاهوری به این موضوع پرداخته و از ابعد مختلف اتحاد سیاست و دیانت در اسلام را بررسی کرده است. به نظر می‌رسد علت اصلی حساسیت و اقبال جناب اقبال به مسأله نفی جدایی دین از سیاست، اقتضای زمان او و اوضاع جهان اسلام و دشمنان اسلام بوده است. دشمنان اسلام بیشترین بهره را از رواج دیدگاه جدایی دین از سیاست برده‌اند. از نظر اقبال، دشمنان اسلام مسأله جدایی دین از سیاست را در بلاد خود امتحان کرده و با جدا کردن آن دو از یکدیگر هر دو را به دلخواه معنا کردند و از آنها ابزاری برای رسیدن به مقاصد شوم خود ساختند. این دیدگاه اولین بار در غرب تجربه شد، بعد از آن دامنه‌اش به شرق کشیده شد. اما از آن جا که ابتدا نمی‌توانستند به صراحت حکم به جدایی دین از سیاست دهند با تبلیغ وطن پرستی و تقویت حس ملی‌گرایی، مردم را از باغ بهشت خارج و به جهنم خیال انداختند. به عبارت دیگر، آنان را از خود بی خود کردند و یک مسأله ناخودی را به جای خود واقعی نشانند. اقبال در منظومه **رموز بیخودی** چنین می‌سراید:

آن چنان قطع اخوت کرده‌اند  
بر وطن تعمیر ملت کرده‌اند  
تا وطن را شمع محفل ساختند

نوع انسان را قبائل ساختند  
 جنّتي جستند در بئس القرار  
 تا اهلوا قومهم  
 دارالبوار<sup>6</sup>  
 این شجر جنت زعالم برده است  
 تلخي پیکار بار آورده است  
 مردمی اندرجهان افسانه شد  
 آدمی از آدمی بیگانه شد  
 روح از تن رفت و هفت اندام ماند  
 آدمیت گم شد و اقوام ماند  
 تا سیاست مسند مذهب گرفت  
 این شجر در گلشن مغرب گرفت...  
 دهریت چون جامه‌ی مذهب درید  
 مرسلی از حضرت شیطان رسید  
 آن فلارنساوی باطل پرست  
 سرمه‌ی او دیده‌ی مردم شکست  
 نسخه‌ی بهر شه‌شاهان نوشت  
 در گل ما دانه پیکار کشت  
 فطرت او تویی ظلمت برده رخت  
 حق زتیغ خامه‌ی او لخت لخت  
 بتگری مانند آذر پیشه‌اش  
 بست نقش تازه‌ی اندیشه‌اش  
 مملکت را دین او معبود ساخت  
 فکر او مذموم را محمود ساخت<sup>7</sup>

اقبال می‌گوید: مسأله جدایی دین از سیاست  
 از آن جا شروع شد که سیاست به معنای غربی‌اش  
 یعنی بررسی اشکال قدرت - اول بار در مغرب  
 زمین مسند مذهب را اشغال کرد. وقتی سیاست  
 جای دین را گرفت، مسیحیت به تدریج از دور  
 خارج گشته و چراغش خاموش شد. اسقفان وقتی  
 به خود آمدند که خودی باقی نمانده و همه  
 چیز به دست دیگران افتاده بود. یکی از  
 اشکال قدرت ترویج بی‌دینی (دهریت) بود.  
 رسول این عرصه فرستاده‌ای از سوی شیطان به  
 نام ماکیاوول بود که در کتاب **شهریار** قدرت



پرستی و هوا پرستی را به جای خداپرستی قرار داد و ترویج نمود. اقبال که تجربه تحصیل و زندگی در غرب را داشت، به مقابله با این دیدگاه پرداخت و تلاش کرد فطرت های پاک را به سوی خود جلب کند.

### انواع سیاست

سیاست از دیدگاه اقبال به دو دسته تقسیم می شود:

1. سیاست نبوی: سیاست نبوی مجمع همه کمالات انسانی و الهی است. درس آزادی و انسانیت و تقویت اراده و استغنائی شخصیت و کشف کمالات و قوای انسانی و تقویت آنها و رساندن انسان به مقام خلیفة الهی است.

2. سیاست فرعونی: سیاست فرعونی، عکس سیاست نبوی است. سیاست مکر و خدعه، تخریب جان و جهان و کشیدن مردم به بند و زنجیر و سلب آزادی انسان و برده ساختن انسانها و دور ساختن آدمی از کمالات و سوق دادن به پستی و پلیدی است.

هر يك از دو گونه سیاست در طول تاریخ پیروانی داشته است:

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور  
در خلائق می رود تا نفخ صور

#### 1. سیاست حکیمانة نبوی

یکی از مختصات سیاست اسلامی این است که حاکم و سیاستمدار قبل از هر چیز باید دو خصوصیت «ذکر» و «فکر» را در خود تقویت کند. ذکر موجب گرمی زندگی و نورانیت یافتن آن است، زیرا ذکر یادآوری خداست. فکر نیز موجب روشن شدن ذهن و زیرکی و ذکاوت آدمی می گردد. فکر به انسان آزادی و آگاهی می دهد. بدین جهت اقبال می گوید:

زندگی از گرمی ذکر است و بس  
حریت از عفت فکر است و بس

چون شود اندیشه قومی خراب  
 ناسره گردد به دستش سیم ناب  
 میرد اندر سینه اش قلب سلیم  
 در نگاه او کج آید مستقیم  
 پس نخستین بایدش تطهیر فکر  
 از آن آسان شود تعمیر فکر<sup>8</sup>  
 بعد

قرآن کریم یکی از شیوه‌های حکمرانان نبوی  
 را اقامه نماز دانسته و می‌فرماید:

«الَّذِينَ ان مَكَّنَّاهُمْ فِي الارضِ اقاموا الصَّلَاةَ»<sup>9</sup>  
 کسانی که اگر آنان را در زمین قدرت بخشید،  
 نماز را برپا می‌دارند». اهل ذکر در همه  
 حالات خدا را در یاد داشته و فکرشان از  
 ذکرشان روشن می‌شود؛ از این رو غفلت از  
 زندگی آنان به دور است و اعمالشان سرا سر  
 روشن از نور است.

الَّذِينَ يذكرون الله قِيَامًا و قعوداً و علي جنوبهم  
 و يتفكرون في خلق السموات و الارض؛ آنان که  
 خدایشان را در همه حالات [ایستاده، نشسته و  
 خوابیده] به یاد دارند و در آفرینش آسمان‌ها  
 و زمین فکر می‌کنند.

حریت واقعی از فکر پاک حاصل می‌شود و فکر  
 هنگامی پاک است که به ذکر تکیه داشته باشد؛  
 در غیر این صورت آزادی و حریت سر از بی‌بند  
 و باری و آزادی حیوانی در خواهد آورد.  
 از نظر اقبال، حاکمیت نبوی مخالف حاکمیت  
 سلطنتی است. در حکومت سلطنتی هدف دنیاداری  
 و ساختن کاخ‌ها و رفاه طلبی و عیاشی است،  
 اما در حکومت نبوی پشت پا زدن به قصر و  
 تعالی جامعه است. سیاست نبوی همه اش توحیدی  
 است. تکیه‌گاه این حکومت دل‌های مردم است نه  
 تاج و تخت و نشانه‌های سلطنتی.

تا نبوت حکم حق جاری کند  
 پشت پا بر حکم سلطان می‌زند  
 در نگاهش قصر سلطان کهنه دیر  
 غیرت او برنتابد حکم غیر



پخته سازد صحبتش هر خام را  
 تازه غوغائی دهد ایام را  
 درس او الله بس باقی هوس  
 تا نیفتد مرد حق در بند کس  
 از نم او آتش اندر شاخ تاك  
 در كف خاك از دم او جان پاك  
 معنی جبریل و قرآن است او  
 فطرة الله را نگهبان است او  
 حکمتش برتر ز عقل ذوفنون  
 از ضمیرش امتی آید برون  
 حکمرانی بی‌نیاز از تخت و تاج<sup>10</sup>  
 بی کلاه و بی‌سپاه و بی‌خراج

### ویژگی‌های سیاست نبوی

از دیدگاه اقبال لا هوری ویژگی‌های سیاست نبوی را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

1. حکومت بر مبنای حکم الهی  
در نگاهش فقر سلطان کهنه دیر  
او برنتابد حکم غیر
2. درس توحید
3. آزادسازی مردم از بند دیگران  
درس او الله بس باقی هوس  
تا نیفتد مرد حق  
در بند کس
4. پاسداری از فطرت پاك آدمی و شکوفا کردن  
امور فطری  
معنی جبریل و قرآن است او  
فطرة الله را  
نگهبان است او
5. تقویت عقل ناب و حکومت بر موازین مافوق  
عقل عمومی  
حکمتش برتر ز عقل ذوفنون  
از ضمیرش  
امتی آید برون
6. استغنای شخصیت و بی‌توجهی به تجملات  
زندگی (ساده زیستی)  
حکمرانی بی‌نیاز از تخت و تاج  
بی  
کلاه و بی‌سپاه و بی‌خراج

7. طراوت و تازه‌گی بخشیدن به حیات انسان  
اندر آه صبحگاه او حیات تازه از  
صبح نمودش کائنات
8. ایجاد انقلاب در همه زمینها  
بحر و بر از زور طوفانش خراب  
در نگاه او پیام انقلاب
9. دل‌داری و شجاعت بخشیدن به مردم و  
دورساختن خوف از جامعه  
درس لاجوف علیهم می‌دهد تا دلی در سینه  
آدم نهد
10. تقویت عزم و اراده
11. رضامندی به حکم الهی  
عزم و تسلیم و رضا آموزدش  
در جهان مثل چراغ افروزدش
12. تقویت روح  
من نمی‌دانم چه افسون می‌کند  
روح را در تن دگرگون می‌کند
13. رسیدن به مقام خودی و طواف به دور خود  
به جای طواف به دور سلاطین  
بگذر از کاوس و کی ای زنده مرد طوف  
خود کن گرد ایوان مگرد
14. ایجاد انقلاب جهانی و بازسازی نوین  
جهان  
دیگر این نه آسمان تعمیر کن  
بر مراد خود جهان تعمیر کن
- 15 و 16. راضی به قضای الهی و فنای در  
اراده او.  
چون فنا اندر رضای حق شود  
مؤمن قضای حق شود
17. رسیدن به جلال و جمال الهی، یعنی هم  
مظهر جلال شود و هم مظهر جمال. وقتی مظهر  
جلال است قوه قهریه اش غالب است و هنگامی که  
مظهر جمال است، دلبری و لطافتش غالب است.  
تا نگیری از جلال حق نصیب هم  
نیابی از جمال حق نصیب





ابتدای عشق و مستی قاهری است انتهای  
عشق و مستی دلبری است

18. رسیدن به کمال وجود، به گونه‌ای که خود  
را اصل و غیر خود را فرع داند. در این صورت  
دل‌باختگی به غیر خود را دون شأن انسانی  
دانسته و بر غیر خدا دل نمی‌بازد.

مرد مؤمن از کمالات وجود او وجود و غیر  
او هر شیء نمود

19. در اثر تقویت ایمان اراده‌اش آنگونه قوی  
می‌شود که همه چیز را می‌تواند به اراده خویش  
بگرداند، زیرا در این مرحله اراده‌اش اراده  
الله شده است.

گر بگیرد سوز و تاب از لاله جز به کام  
او نگردد مهر و مه

2. سیاست فرعون (ضد نبوی) و ویژگی‌های آن

سیاست فرعون مخالف سیاست نبوی است؛  
همانگونه که خود فرعون مخالف نبی خدا بود.  
از این رو ویژگی‌های این گونه سیاست مخالف  
مختصات سیاست الهیون است. این ویژگی‌ها  
عبارتند از:

1. خدعه و نیرنگ

2. تخریب جان و تقویت تن پروری

حکمت ارباب کین مکر است و فن  
مکر و فن، تخریب جان تعمیر تن

3. دور ساختن مردم از دین و از بین بردن  
شوق و ذوق و ترویج نومیدی

حکمتی از بند دین آزاده‌ائی  
از مقام شوق دور

افتاده‌ائی

4 و 5. استعمار دیگران و بنده پروری و  
تخریب دین در جهت سلاطین.

مکتب از تدبیر او گیرد نظام

تا به کام خواجه اندیشه غلام

شیخ ملت با حدیث دلنشین

بر مراد او کند تجدید دین



6. از بین بردن وحدت اقوام و ایجاد تفرقه.  
از دم او وحدت قومی دو نیم کس  
حریفاش نیست جز چوب کلیم  
7 و 8. به دست گرفتن تدبیر مردم و بیگانه  
ساختن آنها از مقام خودی و بی‌غیرت ساختن  
جامعه.

وای قومی کشته‌ی تدبیر غیر  
کار او تخریب خود تعمیر  
غیر  
می‌شود در علم و فن صاحب‌نظر  
از وجود خود نگردد با  
خبر  
بی‌نصیب آمد ز اولاد غیور  
جان به تن چون مرده‌ای در خاک گور  
9. ترویج شهوت پرستی (سکس) غفلت از  
معنویت.

از حیا بیگانه پیران کهن  
نوجوانان چون زنان مشغول تن  
دختران او به زلف خود اسیر  
شوخ چشم و خود نما و خرده گیر  
ساخته پرداخته دل باخته  
ابروان مثل دو تیغ آخته  
ملتی خاکستر او بی‌شرر  
صبح او از شام او تاریکتر<sup>11</sup>

### ارکان سیاست عرفانی

سیاست عرفانی چند رکن اساسی دارد که هر  
کدام نقش خاص خود را داشته و به نوعی به هم  
مربوط‌اند.  
رکن اول، خودشناسی

از دیدگاه اقبال، خودشناسی رکن اول و اساس  
ارکان دیگر است. آدمی تا خود را نشناسد از  
غیر خود نیز آگاه نخواهد شد. از خودشناسی  
در آموزه‌های دینی به معرفت نفس تعبیر شده و  
بهترین نوع معرفت خوانده شده است. علی (ع)  
فرمود: «معرفة النفس انفع المعارف»<sup>12</sup>

خودشناسی سودمندترین نوع شناخت است». ملتی که خودشناس نباشد حقوق و حدود خود را نیز نخواهد شناخت. چنین ملتی یا طاغوت زده می‌شود و یا خود به طاغوت مبدل می‌گردد؛ اما اگر خودشناسی صحیح و دقیقی داشته باشد از جاده حق منحرف نگشته و انحراف گمراهان نیز به آنها زیانی نخواهد زد. قرآن کریم در این خصوص می‌فرماید:

«یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لایضرکم من ضل اذا اهتدیتم»<sup>13</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما باد خودشناسی؛ وقتی خود را یافتید، دیگر گمراهی گمراهان بر شما زیان نمی‌زند».

در جای دیگر می‌فرماید: همه نیکی‌های خودشناسی به خودتان برگشته و همه زیان‌های عدم خودشناسی نیز برای خودتان است. بنابراین هر کار نیکی در نیکو شدن فرد و هر کار زشتی در زشت گشتن فرد نقش مستقیم و فوری دارد. «ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها».<sup>14</sup>

از آن جا که فعل از آثار ماندگار است، از این رو هر زشت و زیبایی که از ما صادر شود تا قیامت باقی مانده و همراه خود ما خواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید:

فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره؛<sup>15</sup> پس هر کس ذره‌ای کار خیر انجام دهد خود آن کار را خواهد دید و هر کس ذره‌ای کار شر انجام دهد نیز خود آن را خواهد دید.

قوت خاموش و بیتاب عمل  
پابند اسباب عمل<sup>16</sup>

اقبال لاهوری با توجه به این قبیل آیات و احادیث، موفقیت جامعه اسلامی را در مدیریت صحیح اسلامی دانسته و مدیریت یک مدیر را قبل از هر چیز در مدیریت خویش، که فرع بر خود شناسی است، معرفی می‌کند. او همه چیز را در

سایه خودی دانسته و می‌گوید:  
 پیکر هستی ز آثار خودی است هر چه  
 می‌بینی زاسرار خودی است  
 خویشتن را چون خودی بیدار کرد  
 آشکارا عالم پندار کرد  
 سازد از خود پیکر اغیار را  
 تا فزاید لذت پیکار را  
 می‌کشد از قوت بازوی خویش  
 شود آگاه از نیروی خویش<sup>17</sup>  
 از این رو استحکام زندگی را فرع بر  
 خودشناسی می‌دانند و می‌گویند: هر کس به هر  
 اندازه خودشناس باشد خودنگهدار است.  
 وانمودن خویش را خوی خودی است خفته در هر  
 ذره نیروی خودی است  
 چون حیات عالم از زور خودی است پس به  
 قدر استواری زندگی است  
 قطره چون حرف خودی از بر کند هستی  
 بی‌مایه را گوهر کند  
 باده از ضعف خودی بی‌پیکر است پیکرش  
 منت پذیر ساغر است  
 کوه چون از خود رود صحرا شود  
 شکوه سنج جوشش دریا شود  
 موج تا موج است در آغوش بحر می‌کند  
 خود را سوار دوش بحر  
 چون زمین بر هستی خود محکم است ماه  
 پابند طواف پیهم است  
 چون خودی آرد به هم نیروی زیست  
 می‌گشاید قلزمی از جوی خویش<sup>18</sup>  
**تقویت خودی**

هر کس توفیق خودشناسی داشته باشد، عاشق  
 خود می‌شود. محبت به خود، خود آدمی را تقویت  
 کرده و نیروی آن را پاینده‌تر می‌کند. چنین  
 انسانی جز خدا از هیچ چیز باکی نخواهد  
 داشت. هر آنچه در راستای تقویت و تنویر خود  
 باشد مقبول و محبوب او بوده و هر چه در جهت  
 خلاف مقامات خودی باشد مبدغوض و مذفور او



خواهد بود.

از نظر اقبال، عظمت انبیای عظام از جمله نوح، ابراهیم و رسول اکرم (ص) و مقاومت آنان در برابر سختی و ناراحتی و مشکلات به دلیل آگاهی به مقام خودی بود.<sup>19</sup>

مقام خودی مسلمان هنگامی قوی‌تر می‌شود که محبت پیامبر اکرم (ص) در دلش عمیق‌تر گردد. او از دولت خودشناسی و تکیه بر خودی توانست از زخارف دنیا دل برکند و از همه زیبایی‌ها و ثروت‌های دنیا به بوریایی و اتاق‌گلی اکتفا نماید. تکیه برخودی در حضرت رسول به قدری قوی بود که غیر خود را کمتر از آن می‌دانست که مورد توجه خویش قرار دهد.

در دل مسلم مقام مصطفی است  
ما ز نام مصطفی است

طور موجی از غبار خانه‌اش کعبه  
را بیت الحرم کاشانه‌اش

کمتر از آن ز اوقاتش ابد

کاسب افزایش از ذاتش ابد

بوریا ممنون خواب راحتش

تاج کسری زیر پای امتش

در شبستان حرا خلوت گزید

قوم و آئین و حکومت آفرید

ماند شبها چشم او محروم نوم تا به

تخت خسروی خوابید قوم

وقت هیجا تیغ او آهن‌گداز

دیده او اشکبار اندر نماز

در دعای نصرت آمین تیغ او

قاطع نسل سلاطین تیغ او

در جهان آئین نو آغاز کرد

مسند اقوام پیشین در نورد

از کلید دین در دنیا گشاد

همچو او بطن ام‌گیتی نژاد

در نگاه او یکی بالا و پست با

غلام خویش بر یک خوان نشست

امتیازات نسب را پاک سوخت آتش او

این خس و خاشاک سوخت<sup>20</sup>  
رکن دوم، آرزو و امید

همه حرکت‌ها و تلاش‌ها در گرو امید و آرزو است. انسان بی‌امید و آرزو انسانی بی‌خاصیت و سربار بر جامعه است که در حدیث مورد لعن قرار گرفته است.

«ملعون مَنْ القى كَلِّه علي النَّاسِ».<sup>21</sup> انسان به قدر آرزو و امیدش جوش و خروش دارد. رهبران جوامع باید این دو را در دل مردم تقویت کرده و به آن جهت سازنده بدهند. علاوه بر این که مردم را بدین سو سوق می‌دهند خودشان نیز باید آرزوهای سازنده و وسیع و دراز مدت داشته باشند.

اقبال از این مطلب به «تخلیق تمنا» یاد کرده و می‌گوید. نشاط زندگی به تخلیق تمناست. انسان باید در خودش تمنا و خواهش را خلق کند و خواهش‌های مثبت را ایجاد کرده و در پی تحقق بخشیدن به آنها حرکت کند.

آرزو موجی از دریای خودی است. انسان خودشناس به کاستی‌های خود پی می‌برد و در راستای رسیدن به آنها تلاش می‌کند. بنابراین رسیدن به مقاصد فرع بر آرزو است، چون آرزو و نیروی محرکه آدمی در رسیدن به مقاصد است که خود آرزو فرع بر خودشناسی می‌باشد.

آرزو به انسان طاقت تحمل سختی‌ها می‌دهد. از نظر اقبال، زندگی یعنی جست‌وجو برای به دست آوردن آنچه آرزو می‌کند و امید به این که «عاقبت جوینده یابنده بود».

زندگی در جست‌جو پوشیده است اصل او  
در آرزو پوشیده است

آرزو را در دل خود زنده دار  
تا نگردد مشت خاک تو مزار

آرزو جان جهان رنگ و بوست فطرت  
هر شی امین آرزوست...

زندگی سرمایه‌دار از آرزوست  
عقل از زائیدگان بطن اوست



ما ز تخلیق مقاصد زنده ایم  
 از شعاع آرزو تابنده ایم<sup>22</sup>  
 امید به رسیدن آرزو نقش اساسی در تحقق  
 آرزوها دارد. پشتوانه حرکت در راه رسیدن به  
 آرزو و امید است؛ از این رو اقبال جامعه  
 امیدوار را جامعه زنده و جامعه نومید را  
 جامعه مرده می‌داند:

جان ز امید است چون جوئی روان — ترک  
 امید است مرگ جاودان<sup>23</sup>  
 اقبال بر آمدن یا برنیامدن آرزو را مهم  
 نمی‌داند، بلکه مهم آرزوی ارز شمنند داشتن  
 است. اگر انسان در راه چنین آرزویی بمیرد  
 ارزش دارد.

درین گلشن پریشان مثل بویم  
 نمی‌دانم چه می‌خواهم چه جویم  
 برآید آرزو یا بر نیاید  
 شهید سوز و ساز آرزویم<sup>24</sup>  
 در جای دیگر آرزوی حقیقی خود را حرکت در  
 مسلک حضرت حسین(ع) معرفی کرده و می‌گوید: هر  
 که آرزومند پیروی حضرت سید الشهداء باشد  
 باید تیروسنان و خنجر را به جان بخرد. پیرو  
 حسین شدن با پول دوستی و راحت پرستی سازگار  
 نیست، بلکه با جان‌فشانی و شهادت همراه است.  
 تیروسنان و خنجر و شمشیرم آرزوست با من  
 میا که مسلک شُبیرم آرزوست  
 از بهر آشیانه خس اندوزیم فکر  
 باز این نگر که شعله‌ی درگیرم آرزوست  
 گفتند لب ببند و زاسرار ما مگو  
 گفتم که خیر نعره تکبیرم آرزوست  
 گفتند هر چه در دلت آید ز ما بخواه  
 گفتم که بی‌حجابی تقدیرم آرزوست  
 کو آن نگاه ناز که اول دلم ربود  
 عمرت دراز باد همان تیرم آرزوست<sup>25</sup>  
 در جای دیگر زندگی علی‌وار را از خداوند  
 سبحان آرزو کرده و می‌گوید: اگر لیاقت زندگی  
 علی‌گونه را هم نداشته باشم دوست دارم نگرش

و اندیشه علی وار داشته باشم.<sup>26</sup>  
رکن سوم: آزادی (حریت)

آزادی رکن دیگر عرفان سیاسی است. انسان عارف در اثر خودشناسی به این حقیقت نائل شده است که جز خداوند متعال هیچ کس لیاقت بندگی ندارد. یکی از درس‌های عرفان آزادسازی همه مردم از قید و بند غیر خداست. جز خدا احدی سزاوار پیروی نیست تا چه رسد به بندگی. فقط در سایه پیروی از خدا و براساس موازین توحیدی انسان می‌تواند جهت تقرب به خدا و در چارچوب اوامر او از بندگان خاص و خالص خدا پیروی کند که این پیروی عین پیروی از خداوند است. رمز همه آموزه‌های عرفانی در موضوع آزادی، کلام امیرالمؤمنین (ع) به امام حسن است که فرمود:

«لا تکن عبد غیرک لقد جعلک الله حراً؛<sup>27</sup> بنده غیر خود مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است».

یکی از رسالتهای اساسی عرفان تحقق بخشیدن به مسأله آزادی به طور صحیح است. آزادی در عرفان آزادی خودشناسانه است نه آزادی غریزی و شهوی که مستمسک سیاست‌بازان حیل‌گر است. اصل آزادی در اسلام یک حق ابتدایی خداوندی است، از اینرو منوط به اعطای دیگران نیست. حضرت علی (ع) در کلام دیگری خطاب به مردم فرمودند: «ای مردم، آدمی بنده و کنیز نمی‌زاید و قطعاً همه مردم آزادند، لکن خداوند تدبیر امور بعضی از شما را به بعضی دیگر سپرده است».

یکی از اعتراضات حضرت موسی (ع) به فرعون این بود که تو بنی اسرائیل را به بندگی کشیده‌ای، در حالی که بندگی فقط حق خداوند سبحان است. «... و تلك نعمة تمنها علي أن عبدت بني اسرائيل؛<sup>28</sup> ... و آن نعمتی است که تو بر من می‌نهی؟! در حالیکه تو بنی اسرائیل را به بندگی کشانده‌ای».





اقبال لاهوري گردنگيري مردم به طاغوتيان را  
 در گردنکشي از اطاعت الهي دانسته و مي‌گويد:  
 هر کس با خدا عهد و پيمان ببندد هرگز بندگي  
 طاغوتيان را نخواهد کرد. لازمه اين خودشناسي  
 عشق به ارزش‌هاي انساني است. عشق واقعي اين  
 است که آدمي جز خدا را معشوق خود قرار  
 ندهد. البته نييل به اين عشق آسان نيست و چه  
 بسا جان و مال و هستي را در اين راه قرباني  
 بخواهد.

مصداق اکمل و اشرف اين عاشقي و آزادي امام  
 حسين بن علي (ع) است.

هر که پيمان با هو الموجود بست  
 گردنش از بند هر معبود رست...  
 عشق را آرام جان حریت است ناقه اش  
 را ساربان حریت است...

آن امام عاشقان پور بتول  
 سرو آزادي زبستان بتول  
 الله باي بسم الله پدر معني  
 ذبح عظيم آمد پسر

بهر آن شه زاده خير الملل  
 دوش ختم المرسلين نعم الجمل  
 سرخ رو عشق غيور از خون او شوخي  
 اين مصرع از مضمون او

در ميان امت كيوان جناب  
 همچو حرف قل هو الله در كتاب  
 موسي و فرعون و شبي و يزید اين دو  
 قوت از حیات آمد پديد

زنده حق از قوت شبيري است باطل  
 آخر داغ حسرت سوزي است  
 چون خلافت رشته از قرآن گسيخت حریت را  
 زهر اندر کام ريخت

خواست آن سرجلوة خير الامم چون  
 سحاب قبله باران در قدم  
 بر زمين كربلا باريد و رفت  
 لاله در ويرانه ها كاريد و رفت

تا قيامت قطع استبداد کرد

مرحم خون او چمن ایجاد کرد  
 بهر حق در خاک و خون گردیده است پس  
 بنای لاله گردید است...  
 ما سوی الله را مسلمان بنده نیست پیش  
 فرعونی سرش افکنده نیست  
 خون او تفسیر این اسرار کرد  
 ملت خوابیده را بیدار  
 کرد

تیغ لا چون از میان بیرون کشید  
 از رگ ارباب باطل خون کشید  
 نقش الا الله بر صحرا نوشت سطر  
 عنوان نجات ما نوشت  
 رمز قرآن از حسین آموختیم ز  
 آتش او شعله‌ها اندوختیم  
 تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز  
 تازه از تکبیر او ایمان هنوز  
 ای صبا ای پیک دور افتادگان  
 اشک ما بر خاک پاک او رسان<sup>29</sup>



بهترین برداشت و تفسیر از عشق در قالب  
 انقلابی و سیاسی در اشعار اقبال مشهود است.  
 عشقی که بعضی از عارفان گاهی به آن فقط  
 جذبه ملکوتی می‌دهند، از دیدگاه اقبال با  
 حفظ ملکوتیت‌اش زمینی شده و از زمینیان آبرو  
 و عزت دریافت کرده است که خون حسین(ع) به  
 عشق غیور آبرو داده و به اشعار اقبال آرزو  
 و امید بخشیده است.

آزادی و حریت امری ذوقی و فردی نیست، بلکه  
 باید تعلیم داده شود. معلمان آزادی هر قدر  
 وارسته‌تر و با شخصیت‌تر باشند، آزادی ارائه  
 شده از سوی آنها متعالی‌تر خواهد بود؛ از  
 این رو اقبال می‌گوید هیچ اسوه و الگویی  
 بهتر از حسین(ع) که امام آزادگان است برای  
 تعلیم آزادی وجود ندارد.

در نوای زندگی سوز از حسین  
 حق حریت آموز از حسین<sup>30</sup>

عشق به انسان‌های آزاده آدمی را آزاده به

بار آورده و فقط در مقابل ارزش هاي واقعي خاضع و خاشع مي سازد. هيچ پادشاه و خليفه اي با همه دبدبه و كبكبه نزد انسان عارف ارزشي نخواهد داشت. آنان كه ديگران در حضورشان سر به خاك مي سايند نزد عارفان حقير هستند. عارف اگر سر به خاك مذلت سايد فقط در محضر معبود و انبياي الهي و اولياي اوست و نه ديگران.

#### رکن چهارم و پنجم استغنا و استقلال

استغنا احساس بي نيازي كردن از غير است و استقلال به معنای احساس قدرت و اتكاي به خود است. انسان مستغني به كسي محتاج نبوده و شخص مستقل به كسي وابسته نيست.

يكي از بركات عرفان واقعي استغنا و استقلال آدمي از غير خداست. استغنا و استقلال نيز بايد از نفس شروع شود. تا خودشناسي كه مقارن خداشناسي است حاصل نشود اين دو نيز به دست نمي آيد. بدین جهت امام حسين (ع) در دعای عرفه به خداوند عرضه مي دارد:

اللهم اجعل غناي في نفسي و اليقين في قلبي و الا خلاص في عملي و البصيرة في ديني؛ بارالها غناي مرا در نفسم قرار ده و يقينم را در قلبم و اخلاصم را در عملم و بصيرتم را در دينم.

اقبال بي نيازي را در نيازمندي به بي نياز حقيقي كه غناي مطلق است مي داند. از نظر وي آن كه ورد زبانش الله الصمد است به غير خدا خود را نيازمند نمي سازد. اسوة انسان مسلمان اميرالمؤمنين علي (ع) است كه با اکتفا به نان جو گردنكشان و جهان پهلوانان زمانش را به زانو در مي آورد. مسلمان به جاي اين كه از اهل كرم منت بكشد از خداوند كريم منت مي كشد و در عين ضعيفي سرخود را نزد اقويا پايين نمي آورد.

گر به الله الصمد دل بسته ئي از حد

اسباب بيرون جسته ئي

بنده حق بنده اسباب نيست



زندگانی گردش دولاب نیست  
مسلم استی بی‌نیاز از غیر شو  
عالم را سراپا خیر شو  
می‌گوید قانون اسباب و مسببات، قانون عالم  
ماده است. عالم ماورای ماده بی‌نهایت وسیع‌تر  
از عالم ماده می‌باشد. نظام امور جهان محسوس  
وابسته به جهان نامحسوس است. عده‌ای به قدری  
به قوانین نسبی فیزیکی معتقد شده‌اند که هیچ  
ارتباطی با عالم متافیزیک ندارند. اگر کاری  
در نظرشان ناشدنی یا سخت می‌نماید، از همه  
چیز نومید می‌شوند. در حالی که از دیدگاه  
عرفان، انسان آگاه که به قول مولوی تولد  
دوباره پیدا می‌کند از حدود اسباب و مسببات  
خارج می‌شود.

چون دوم بار آدمیزاده بزاد  
پای خود بر فرق علتها نهاد

قرآن کریم انسان‌ها را متوجه این امور  
ساخته و می‌فرماید: روزی خداوند محدود به  
اموری نیست که شما انسان‌ها از آنها اطلاع  
دارید.

... و من یتق الله يجعل له مخرجاً و  
یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی  
الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله  
لکل شیء قدراً؛<sup>31</sup> و هر که تقوای الهی  
پدیده کند خدای برایش راه خروج از  
سختی‌ها قرار داده و از راهی که به  
گمانش نمی‌رسد روزی‌اش را می‌رساند و هر  
که بر خدا توکل نماید خدا او را  
کفایت کند. یقیناً خدا امرش را به  
اجابت خواهد رساند. هر آینه خدا برای  
هر چیزی مقداری معین کرده است.

انسان مستغنی به خدا، دست تمنا به سوی غیر  
خدا دراز نمی‌کند و به آنچه از خدا رسیده  
قناعت می‌نماید.

پیش منعم شکوة گردون مکن  
دست خویش از آستین بیرون مکن

چون علي(ع) درساز با نان شعير  
 مرحب شكن خيبر بگير  
 منت از اهل كرم بردن چرا  
 لا و نعم خوردن چرا؟!  
 رزق خود را از كف دونان مگير  
 استي خویش را ارزان مگير  
 گرچه باشي مور هم بي‌بال و پر  
 پيش سلیماني مبر  
 راه دشوار است سامان كم‌بگير  
 در جهان آزاد زي آزاد مير  
 تا تواني كيميا شو گل مشو  
 در جهان منعم شو و سائل مشو<sup>32</sup>

#### منت‌پذيري آفت استغنا

اقبال منت‌پذيري را آفت استغنا و موجب  
 سرشكستگي امت اسلامي دانسته است.  
 گرچه باشي تنگ روز و تنگ بخت  
 سيل بلا افكنده رخت  
 رزق خوش از نعمت ديگر مجو  
 موج آب  
 از چشمه‌ي خاور مجو  
 تا نباشي پيش پيغمبر خجل  
 روز فردائي كه باشد جان گسل  
 هست از حق خواه و با گردون ستيز  
 آبروي ملت بيضا مريز  
 واي بر منت‌پذير خوان غير  
 گردنش خم گشته احسان غير  
 خويش را از برق لطف غير سوخت  
 پشيزي مایة غيرت فروخت  
 اي خنك آن تشنه كاندر آفتاب  
 مي‌نخواهد از خضر يك جام آب  
 زير گردون آن جوان ارجمند  
 مي‌رود مثل صنوبر سربلند  
 در تهی دستي شود خوددارتر بخت  
 او خوابیده و او بيدارتر<sup>33</sup>  
**استغناي اقبال**

اقبال استغناي خود را در توجه به شرافت  
 اسلامي و انتساب معنوي به رسول اكرم(ص) و

توکل به خدای متعال دانسته و به مسلمانان  
توصیه می‌کند که از غرب و شرق بی‌نیاز گردند.  
او می‌گوید توجه به حسن ترسازادگان مسلمانان  
را از راه کعبه دور داشته است، در حالی که  
خودشان تماشاگاه عالمند. وی اول امت اسلامی  
را نصیحت کرده و سپس حالت درونی و استغنائی  
اسلامی خویش را بیان می‌کند.

ای تو را حق خاتم اقوام کرد  
بر تو هر آغاز را انجام کرد  
ای مثال انبیا پاکان تو  
همگر دلها جگر چاکان تو  
ای نظر بر حسن ترسا زاده‌ئی ای ز  
راه کعبه دور افتاده‌ای  
ای فلک مشت غبار کوی تو ای  
تماشا گاه عال روی تو  
همچو موج آتش ته پا میرویی  
بهر تماشا میروی  
طرح عشق انداز اندر جان خویش  
با مصطفی (ص) پیمان خویش<sup>34</sup>  
اقبال سپس به حالات خود اشاره کرده و  
می‌گوید: من که در میان ترسایان زندگی  
کرده‌ام دلم از صحبت آنها گرفته است.  
خاطرم از صحبت ترسا گرفت  
تا نقاب روی تو بالا گرفت  
من شهید تیغ ابروی توام  
خاکم و آسوده کوی توام  
از ستایش گستری بالاترم  
پیش هر دیوان فرو ناید سرم  
از سخن آینه سازم کرده‌اند  
و زسکندر بی‌نیازم کرده‌اند  
بار احسان بر نتابد گردنم  
در گلستان غنچه گردد دامنم  
سخت کوشم مثل خنجر در جهان  
آب خود می‌گیرم از سنگ گران  
بردردت جانم نیاز آورده است  
هدیه‌ی سوز و گداز آورده است



عشق تا طرح فغان در سینه ریخت  
 او از دلم آینه ریخت  
 مثل گل از هم شکافم سینه را  
 پیش تو آویزم این آینه را<sup>35</sup>  
 اقبال استغنائی خودش را به اسلامیتاش مربوط  
 دانسته و اقتدا به سیره پیامبر اکرم (ص) و  
 علی و آل علی (ع) را موجب رسیدن خود به این  
 مقام بلند و شریف معرفی کرده است. دل  
 بی‌نیاز من از گدا پادشاه می‌سازد و به غیر  
 خدا توجه نمی‌کند. حتی ماه و خورشید را به  
 سوی خود کشانده و از نور خودی به آنها نیز  
 رسانده است.

ز سلطان کنم آرزوی نگاهی  
 مسلمانم از گل نسازم الهی  
 دل بی‌نیازی که در سینه دارم گدا  
 را دهد شیوة پادشاهی  
 زگردون قند آنچه بر لاله من  
 فرو ریزم او را به برگ گیاهی  
 چو پروین فرو ناید اندیشه‌ی من به در  
 یوزة پرتو مهر و ماهی  
 اگر آفتابی سوی من خرامد  
 به شوخی بگردانم او را ز راهی<sup>36</sup>

### پی‌نوشت‌ها

1. بحار الانوار، ج 38، ص 163.
2. همان، ج 25، ص 22.
3. مقتل خوارزمی، ج 1، ص 188، به نقل از: مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج 2، ص 133.
4. الاعراف، 7، آیه 14.
5. آل عمران (3) آیه 19.
6. مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیست شماره 90.
7. اشاره به این آیه است: «الم تر الي الذين بدلوا نعمة الله كفرا و احلوا قومهم دارالبوار جهنم يصلونها و بئس القرار».
8. دیوان، ص 79 - 78.
9. دیوانف، ص 391.
10. الحج (22) آیه 4.
11. آل عمران (3) آیه 198.
12. دیوان، ص 391 و 292.
13. دیوان، ص 393.
14. آمدي، غرر و درر، ج 2، ص 386.
15. المائده (5) آیه 105.
16. الاسرا (7) آیه 7.
17. زلزال 99، آیه 9.
18. دیوان، ص 12.
19. همان، ص 11.
20. همان، ص 13.
21. همان، ص 15 و 14.
22. الحجرات (49) آیه 13.
23. دیوان، ص 15 - 16.
24. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 36.
25. دیوان، ص 13 و 14.
26. همان، ص 318.
27. همان، ص 193.
28. همان، ص 348.
29. همان، ص 451.
30. نهج البلاغه، نامه 31.
31. الوافي، ج 14، ص 20.
32. الشعرا (26) آیه 23.
33. دیوان، ص 74 و 75.
34. همان، ص 103.





- 
35. الطلاق (65) آیه 2 و 3.  
36. دیوان، ص 106.